



گالری تصاویر و ویدیوها

شعر این فروغ بی زوال و جاودان من

نویسنده: شمشاد امیری خراسانی
انتشار: ۲ آبان ۱۳۹۲ ۴۰ دقیقه مطالعه



چکیده مقاله

این فروغ بی زوال و جاودان من قبله گاه و جان پناه نیکم این وطن این همیشه سبز- این همیشه پاک این همیشه روشن و بلند و تابناک این زلال تا همیشه جاری زمان این طلوع بی‌غروب و مهر بی‌کران این فلات پر شکوه ایمن از گزند ... در گذار نیک و بد همیشه سربلند آشیان دلفروز و خانه من است در زمانه‌ای چنین تباه و سرد مهر او بهین بهانه من است زیر آسمان پر فروغ و روشنش از درون سینه ستر سنگها می‌جهد به خاک چشمه‌های نور وز پس غبار می‌کشد به دوش خاطرات دور سد دفینه عشق سد خزانه شور گوییا هنوز از پس قرون آن زمان که ما



این فروغ بی زوال و جاودان من قبله گاه و جان پناه نیکم این وطن این همیشه سبز- این همیشه پاک این همیشه روشن و بلند و تابناک این زلال تا همیشه جاری زمان این طلوع بی غروب و مهر بی کران این فلات پر شکوه ایمن از گزند

...

در گذار نیک و بد همیشه سربلند آشیان دلفروز و خانه من است در زمانه‌ای چنین تباه و سرد مهر او بهین بهانه من است زیر آسمان پر فروغ و روشنش از درون سینه ستبر سنگها می‌جهد به خاک چشمه‌های نور وز پس غبار می‌کشد به دوش خاطرات دور سد دفینه عشق سد خزانه شور گوییا هنوز از پس قرون آن زمان که ماه می‌دمد به ناز پشت کوهسار بر ستیغ کوه قلعه گاه بذ می‌شود عیان وز پس حصار جلوه می‌کند روح بابکان بابک غیور از فراز کوه می‌رود به تک در رکاب او شیهه می‌کشد اسب راهوار این یل دلیر از نژاد شیر در سکوت شب می‌رود به پیش سر پناه او کوه و آسمان در بلور ماه موج می‌زند نقش گنگی از عهد باستان می‌درد ز هم پرده زمان وز پس غبار سالهای دور میشود عیان --- کاروانی از خلق خسته جان دیده ناروا خور ده ناسزا تازیانه از دست تازیان مانده از ستم زیر بار غم فقر و احتیاج - جزیه و خراج میکشد به دوش بار ذمه این خلق ناتوان تا بپاشد آن بارگاه ظلم تا بسوزد آن خانه ستم در خیال من جلوه میکند باز بابکان شعله میکشد در نگاه او گرم و آتشین خشم بی امان آن یل دلیر شیر کوه بذ آن طلایه دار در کنار او سرخ جامگان جمله جان سپار راه بی‌عبور کوهها بلند قله سر فراز لرزه افکند کاخ ظلم را گرد یکه تاز --- سالهای سال - کاخ اهرمن در تب شکست سالهای سال - در هراس و بیم دشمنان پست سالها نبرد رزم و کارزار سالها جدال فتح و افتخار--- نقش‌های گنگ می‌دود به هم پنجه‌های شب نقش دیگری میکشد کنون میشود عیان نقش مکر و خون یار نیمه راه - حيله و جنون آنکه میزدی لاف دو ستی از برای او خنجر جفا می‌کشد کنون در قفای او--- آسمان سیاه چهره‌ها دژم خلق ناامید میکشد به بند شیر شرزه را روبه پلید آه روز گار روزگار دون روزگار تار بخت واژگون بابک دلیر زیر یوغ و بند! زنده شیر نر بسته در کمند؟ آه از این ستم وای از این فسون --- شهسوار یل می‌رود اسیر تا به سامرا نزد گرگ پیر فوج دشمنان ترک و تازیان روز و شب همه در کنار او لیک در قفا قلب ملتی میتپد ز غم سوگوار او معتصم همان خصم بد نهاد بار گاه او خانه فساد خود نشسته در انتظار او پیر و نوجوان کودک و کلان گرد دارالعام صف کشیده‌اند بابک غیور باردای سرخ بر نشسته بر پیل کوهوار همچو شیر نر پر دل و جسور همچو کوه بذ سخت و استوار جمع تازیان گرد او به صف نیزه‌ها به دست تیغ‌ها به کف معتصم بر او بانگ می‌زند: "مرد ناخلف کیستی؟ بگو... نیست پاسخی بهر پرسشش دیدگان خلق سوی بابکان خیره میشود آن

دلیر گرد می‌رود به پیش خورده بر لبش مهری از سکوت نیش خنجری در نگاه او بار دیگرش می‌دهد ندا: آی خیره سر - کر شدی مگر؟ نام خود بگو بابک و سکوت یک جهان پیام در سکوت او زهر نفرتش می‌چکد ز رو معتصم ز خشم نعره میکشد: ای بریده کام با من و سکوت؟ آنگه از جنون میکشد غریو: "مرد تیغ زن کتف او بزن" ---- مردک پلید می‌رود به پیش می‌درد به تن سرخ جامه‌اش خون روشنش می‌چکد به خاک تیره میشود آن نگاه پاک لیکن از غرور تا نبیند آن دشمن دنی زرد او می‌زند به رخ رنگ لاله از زخم خون فشان چهره میکند از گلاب خون رنگ ارغوان آنگه از زمین سوی آسمان خیره می‌شود شاد و پرتوان بر خدای جان سجده می‌برد "آه کردگار - ای همیشه یار - در ره وطن سهل باشدم مرگ و افتخار -" باز معتصم می‌زند نهیب: تیغ زن بزن کتف دیگرش برکنش زبان مثله کن تنش "بابک دلیر در زلال خون آورد خروش واپسین ندا از گلوی او میرسد به گوش "اینک ای وطن ای همیشه پاک مرگ را چه باک بی بها سری خونبهای تو گر فتد به خاک؟" ---- باز نقش‌ها می‌دود به هم سایه‌های شب می‌کشد مرا سوی آسمان تا شکوه عشق تا سرای نور تا ستارگان بینم آن زمان در سکوت شب روح خرمش جلوه میکند پشت کوهسار بانگ مبهمی میرسد به گوش از پس حصار --- "بابک دلیر خرمی تراست ای بهین تبار کی فتد به خاک آن درخت سبز آنکه زاده شد از برای عشق کی شود فنا آن که شد فدا در ره وطن بهر افتخار؟

تهران بیست و نهم دیماه هزار و سیصد و هشتاد

(هما ارزنگی)

ارجاع به این مقاله

شمشاد امیری خراسانی، «شعر این فروغ بی زوال و جاودان من»، پارسیان دژ، ۱۳۹۲.

خواندن مقاله و پیوست‌های آن در وبسایت پارسیان دژ

نشانی ثابت این نسخه:

<https://parsiandej.ir/articles/1383/pdf/این-فروغ-بی-زوال-و-جاودان-من.pdf>

آخرین ویرایش مقاله: ۱۵ آبان ۱۳۹۹